

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

سال تحصیلی ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۲	تاریخ	۱۴۰۵/۰۷/۰۶
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه چهارم: تفاوت امارات و اصول و سبب تقدم امارات				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده درس

در این جلسه، واکاوی دو مسلک اصلی «فرق اثباتی» و «فرق ثبوتی» در تبیین تفاوت میان امارات و اصول عملیه پیگیری شد. در مسلک اثباتی که مبتنی بر دیدگاه شیخ انصاری است، تفاوت اماره و اصل به «لسان دلیل» بازمی گردد. از آنجا که در موضوع ادله اصول شرعیه همچون برائت و استصحاب، «شک» اخذ شده است، دلیل اماره با قرار دادن آن به منزله علم تعبدی، شک را تعبداً مرتفع ساخته و بر اصل شرعی «حکومت» می یابد؛ اما در اصول عقلیه مانند احتیاط و تخیر، اماره با ایجاد مؤمن شرعی، موضوع حکم عقل را حقیقتاً منتفی ساخته و بر آن «ورود» دارد. در ادامه، محقق نائینی ضمن پذیرش این مبنا، حکومت را به دو قسم «واقعی» و «ظاهری» تقسیم نموده و تقدم امارات بر اصول شرعیه را به جهت اخذ شک در موضوع دلیل محکوم، از باب حکومت ظاهریه می داند. همچنین محقق عراقی با تفکیک میان شک به عنوان «مورد» در امارات و به عنوان «موضوع» در اصول، حکومت را به دو نوع «موضوعی» و «حکمی» منقسم ساخته و تقدم اماره بر اصول شرعیه را حکومت موضوعی، بر بنای عقلا را به دلیل فقدان لسان لفظی، حکومت حکمی، و بر حکم عقل را از باب ورود تلقی می کند.

در مقابل، مسلک ثبوتی با محوریت دیدگاه شهید صدر مطرح گردید که تفاوت اماره و اصل را در عالم ثبوت و مقام جعل می جوید. طبق این نظریه، شارع برای حفظ حداکثری ملاکات واقعی در ظرف جهل مکلف، با «تزامم حفظی» میان ملاکات الزامیه و ترخیصیه مواجه است. شارع در حل این تزامم، در موارد وجود اماره، «قوت احتمال» اصابت به واقع را ملاک قرار داده و اماره را مقدم می دارد؛ اما در فرض فقدان اماره، بر اساس «اهمیت محتمل» عمل نموده و به تناسب غلبه ملاک الزامی یا ترخیصی، حکم به جعل اصل احتیاط یا برائت می نماید.

بررسی مسلک فرق اثباتی میان امارات و اصول بر مبنای دیدگاه شیخ انصاری

بحث در خصوص فرق بین امارات و اصول بود. پیش تر بیان گردید که در این زمینه دو مسلک اصلی وجود دارد: یکی مسلک کسانی که معتقدند این فرق، «فرق اثباتی» است؛ و دیگری مسلک کسانی که بر این باورند این فرق، «فرق ثبوتی» می باشد. در مسلک فرق اثباتی، اساس کار در این مسلک، مبنای مرحوم شیخ انصاری است که معتقد است فرق بین امارات و اصول، فرق در «لسان دلیل» می باشد. بر این اساس، اگر دلیل اصل، دلیل شرعی باشد - مانند برائت شرعی و مانند استصحاب - در چنین فرضی دلیل اماره، «حاکم» بر دلیل اصل خواهد شد؛ و اگر دلیل اصل، دلیل عقلی باشد - مانند أصالة الاحتیاط و أصالة التخییر - دلیل اماره، «وارد» بر دلیل اصل خواهد گردید. این، اساس مطلبی است که مرحوم شیخ انصاری می فرماید.

تبیین چگونگی حکومت دلیل اماره بر اصول عملیه شرعیه

توضیح این مطلب نیز چنین است و خالی از لطف نیست که توضیحی در این باره ارائه شود: چرا اگر دلیل اصل، دلیل شرعی باشد، دلیل اماره بر آن حاکم می شود؟ زیرا اگر دلیل اصل، دلیل شرعی باشد، «شک» در موضوع دلیل شرعی اخذ شده است؛ یعنی در لسان دلیل، شک در موضوع دلیل اصل اخذ گردیده است. برای مثال، هنگامی که در حدیث رفع فرموده می شود: «رفع ما لا يعلمون»، معنای آن این است که: «إن كنت لا تعلم، فالحكم مرفوع عنك». و یا در دلیل استصحاب نیز به همین صورت است که می فرماید: «إن شککت فابن علی الیقین»؛ که در اینجا شک در موضوع اخذ شده است. حال، دلیل اماره که می آید و اماره را در حکم «علم تعبدی» - یعنی تعبداً علم - قرار می دهد، این شک را به وسیله تعبد، تبدیل به «عدم الشک» می نماید و با تعبد، آن را تبدیل به علم می کند. این فرآیند، همان «حکومت» است؛ چراکه حکومت عبارت از این است که یک دلیلی بیاید و در موضوع دلیل دیگر تصرف کند، اما این تصرف، تصرف بالتعبد باشد؛ یعنی تصرفی همراه با اعمال مؤونه شرعی صورت گیرد.

تبیین چگونگی ورود دلیل اماره بر اصول عملیه عقلیه

اما اگر دلیل اصل عملی، دلیل عقلی باشد - مانند أصالة الاحتیاط -، هنگامی که اماره می آید، به طور کلی موضوع این دلیل احتیاط را منتفی می سازد. چرا در چنین مواردی احتیاط می شود و چرا عقل حکم به احتیاط می کند؟ عقل می گوید از آنجا که تکلیف از سوی شارع معین نشده است، برای مثال اگر مکلف نسبت به تکلیف دارای علم اجمالی باشد، باید احتیاط کند؛ یعنی در شبهه وجوبیه باید همه اطراف شبهه را انجام دهد و یا در شبهه تحریمیه همه اطراف شبهه را ترک نماید زیرا راهی برای خروج از عهده تکلیف ندارد و راهی برای تحصیل «مؤمن» و امنیت از عقاب در اختیار او نیست. تکلیف در اینجا منجز است؛ چراکه وقتی مکلف علم به تکلیف داشته باشد، این تکلیف بر او منجز می شود؛ حال چه در مورد «أصالة التخییر» که شک میان وجوب و حرمت در دوران امر بین محذورین وجود دارد، و چه در مورد «أصالة الاحتیاط» در جایی که به تعبیر مرحوم شیخ انصاری، علم به تکلیف وجود دارد و شک در «مکلف به» است. در اینجا، چرا دلیل اماره بر اصل عقلی «وارد» می شود؟ چرا ورود محقق می گردد؟ زیرا اماره با خود «مؤمن» می آورد. هنگامی که اماره مؤمن به همراه آورد، موضوع اصل احتیاط حقیقتاً منتفی می شود، نه تعبداً؛ زیرا در واقع، از آن جهت که پیش از این مؤمنی وجود نداشت،

اصل احتیاط برای تحصیل مؤمن جاری می شد و اکنون با آمدن اماره، مؤمن به نحو حقیقی حاصل شده است. این، بیان مرحوم شیخ انصاری است.

بنابراین، در آن صورت معلوم شد که فرق بین امارات و اصول، «فرق اثباتی» است؛ بدین معنا که در سنجش لسان دلیل اماره با لسان دلیل اصل، از میان این دو لسان، یکی از آنها «حاکم» می شود و دیگری «محکوم»، و یا یکی از آنها «وارد» می شود و دیگری «مورود».

پذیرش اصل مبنای شیخ انصاری در مدرسه اصولی پس از وی و نکته تکمیلی محقق نائینی

مرحوم میرزای نائینی رحمته الله و همچنین مرحوم آقاضیاء عراقی، اصل این مطلب را قبول دارند. اینکه گاهی بیان می شود مکتب شیخ یا مدرسه شیخ پس از وی تداوم داشته است، یکی از موارد آن همین جاست که این بزرگواران اصل این مطلب را پذیرفته اند که به هر حال، دلیل اماره بر دلیل اصل شرعی حاکم است و بر دلیل اصل عقلی وارد می باشد؛ اصل این مطلب هم نزد مرحوم میرزای نائینی و هم نزد مرحوم آقاضیاء عراقی مورد قبول است.

منتها تفاوتی در اینجا وجود دارد؛ مرحوم میرزای نائینی مطلبی را بر این بحث می افزاید که مطلب مهمی نیز به شمار می رود و در این درس نیز به آن پرداخته می شود، چراکه این مطلب در جاهای مختلفی دارای ثمره است و مورد بحث قرار می گیرد. مرحوم میرزا این مطلب را اضافه می کند و می فرماید که دو نوع حکومت وجود دارد: یک «حکومت واقعی» در کار است و یک «حکومت ظاهری».

تبیین اقسام حکومت از دیدگاه محقق نائینی

حکومت واقعی آنجایی است که دلیل حاکم، حکم واقعی موجود در دلیل محکوم را تحت تأثیر قرار می دهد؛ یعنی دلیل محکوم، حکم واقعی را بیان می کند و دلیل حاکم بر دلیل حکم واقعی محکوم، حاکم می شود. مانند بسیاری از این حکومت هایی که معروف است. گاهی حکومت، «توسعه ای» است و گاهی «تضییقی» می باشد. گاهی در حکومت، دلیل حاکم در موضوع دلیل محکوم تضییق ایجاد می کند؛ مانند آنکه در روایات آمده است: «لا ربا بین الوالد و ولده». در آیه شریفه «حَرَّمَ الرِّبَا»^۱، موضوع حکم توسعه دارد و همه رباها را در بر می گیرد؛ ولی دلیل حاکم می آید و می گوید که ربای بین والد و ولد را من ربا حساب نمی کنم؛ در نتیجه در موضوع دلیل حرمت ربا تضییق ایجاد می کند. در اینجا دلیل حاکم آمده و بر یک دلیل حکم واقعی حاکم گردیده است و حکم واقعی را تضییق کرده است؛ یعنی حقیقتاً و واقعاً در موضوع آن حکم واقعی تصرف نموده است.

و یا برای مثال، در قاعده «لا شک لکثیر الشک»؛ که مجموعه ای از احکام وجود دارد که برای نمونه، احکام مترتب بر شک در رکعات صلا است. این احکام، برای شک در رکعات ثابت است؛ برای مثال، فرض کنید حکم به بنا گذاشتن بر اکثر در فرض شک میان سه و چهار. این حکم، یک حکم واقعی است. حال دلیل حاکم می آید و می گوید که «لا شک

لکثیر الشک؛ و با این بیان در دلیل حکم واقعی تصرف می نماید و شک کثیرالشک را «لا شک» فرض می کند و می شمارد. این رابطه، «حکومت» است و به آن «حکومت واقعی» اطلاق می شود.

و یا در «الطواف بالبيت صلاة»، در آنجا حکومت «توسعه ای» است؛ یعنی در آن مورد، دلیل حاکم در موضوع دلیل محکوم توسعه می دهد. بدین معنا که احکامی برای صلاة در نظر گرفته می شود. فرض کنید وجوب طهارت و یا سایر احکامی که برای صلاة ثابت است. که اینها احکام واقعی ای هستند که برای صلاة ثبوت دارند. حال دلیل «الطواف بالبيت صلاة» می آید و در حکم واقعی توسعه می دهد و بیان می کند که طواف نیز حکم صلاة را دارد؛ بنابراین، احکام صلاة بر طواف نیز بار می شود. این مورد، توسعه واقعی است و یا به عبارت دیگر، این حکومت، «حکومت واقعی» به شمار می رود.

نوع دیگری از حکومت نیز وجود دارد که «حکومت ظاهری» است. حکومت ظاهری در جایی است که دلیل حاکم می آید و در موضوع دلیل محکوم تصرف می کند، منتها در اینجا موضوع دلیل محکوم، «شک» است؛ برای مثال، دلیل محکوم می گوید: «إن شککت فابن علی یقین». حال اگر دلیل اماره آمد و اماره را به منزله علم و «علم تعبدی» قرار داد، این دلیل در موضوع دلیل استصحاب تصرف نموده است. توضیح آنکه دلیل استصحاب گفته است: «إن شککت فابن علی یقین»، و دلیل اماره می گوید: این شک، شک نیست، بلکه علم است. این نحوه تصرف، «حکومت ظاهری» است.

هر کجا دلیلی حاکم بر دلیل دیگر باشد و آن دلیل دیگر که محکوم است، موضوعش «شک» باشد. یعنی حکمی که در آن دلیل آمده، حکمی در فرض شک و به عبارت دیگر، حکم ظاهری باشد نه حکم واقعی؛ چراکه «حکم عند الشک» حکمی است که بر روی موضوع مقید به شک رفته است. در اینجا این حکومت، «حکومت ظاهری» است. در هر مورد دیگری نیز که دو دلیل وجود داشته باشد که یکی حاکم باشد و دیگری محکوم، منتها در موضوع دلیل محکوم «شک» اخذ شده باشد و دلیل حاکم بیاید و به نحو حکومت شک را تبدیل به «عدم الشک» نماید، این مورد «حکومت ظاهری» خواهد بود.

بنابراین، حکومت ادله حجیت امارات بر ادله اصول شرعی از نوع «حکومت ظاهری» است، نه حکومت واقعی. این نکته ای است که مرحوم محقق نائینی بر بیان مرحوم شیخ انصاری می افزاید. البته در خصوص نسبت دلیل اماره با ادله اصول عقلیه، در آنجا رابطه حکومت برقرار نیست، بلکه «ورود» دارند؛ یعنی مرحوم نائینی نیز همان ورودی را که مرحوم شیخ انصاری مطرح می کند، قبول دارد، اما این تفاوت و تفکیک میان حکومت واقعی و ظاهری را بر آنچه که مرحوم شیخ فرموده است، اضافه می نماید.

تبیین دیدگاه محقق عراقی و نکات تکمیلی وی بر مبنای شیخ انصاری

هنگامی که نوبت به مرحوم آقاضیاء عراقی می رسد، ایشان نیز نکته ای را بر این بحث می افزاید. همان گونه که ملاحظه می شود، مبنای اصلی و زیرساخت بحث، همان سخن مرحوم شیخ انصاری است؛

ایشان می فرماید که اولاً باید از این ناحیه میان امارات و اصول فرق گذاشت که «شک» همانند اصول، در اماره نیز دخیل است؛ یعنی هم در اصول، شک اخذ شده است و هم در اماره؛ زیرا حجیت اماره نیز برای فرض «عدم العلم» است؛ و پیش تر بیان شد که وقتی در دانش اصول واژه «شک» به کار می رود، مراد از شک همان «عدم العلم» است. بنابراین، هم امارات برای فرض عدم العلم به حکم واقعی جعل شده اند و هم اصول عملیه برای فرض عدم العلم به حکم واقعی جعل

گردیده‌اند؛ با این تفاوت که شک برای امارات، «مورد» است، ولی شک برای اصول عملیه - یعنی آن دسته از اصول عملیه‌ای که شک در آنها اخذ شده است - «موضوع» می‌باشد.

میان اینکه شک «مورد» باشد یا اینکه شک «موضوع» قرار گیرد، تفاوت وجود دارد. اماره در جایی حجت است که مکلف علم ندارد؛ در آنجا که علم وجود ندارد، اماره حجت است، اما این «علم نداشتن» در اینجا صرفاً «مورد» است؛ یعنی گفته می‌شود در موردی که علم نداری، اماره حجت است. اما هنگامی که نوبت به اصل عملی می‌رسد، نمی‌گویند در موردی که شک داری چنین کن، بلکه می‌فرماید: «إن شککت فابن علی یقین»؛ یعنی شک در موضوع دلیل اخذ می‌شود و موضوع دلیل اصل قرار می‌گیرد.

از همین روست که در اینجا اماره بر اصل عملی حاکم می‌گردد؛ زیرا در موضوع اماره، شک اخذ نشده است، اما در موضوع اصل، شک اخذ گردیده است. این یک تفاوتی است که مرحوم آقاضیاء عراقی به آن قائل است و بر بیان پیشین اضافه می‌کند؛ البته مرحوم آقاضیاء در این زمینه بیانات مفصلی دارد که در اینجا تقریباً عصاره آن ارائه گردید. تفاوت دیگری را نیز مرحوم آقاضیاء اضافه می‌کند و آن اینکه دو نوع حکومت وجود دارد: «حکومت موضوعی» و «حکومت حکمی».

گاهی هنگامی که یک دلیل می‌آید و بر دلیل دیگر حاکم می‌شود، این حکومت از نوع «حکومت موضوعی» است؛ بدین معنا که در موضوع دلیل دیگر تصرف می‌کند. مانند همین دلیل اماره که حجیت را برای اماره جعل می‌کند و بر دلیل اصلی که می‌گوید «إن شککت فابن علی یقین» یا «رفع ما لا یعلمون» وارد شده و در موضوع دلیل اصل که همان «شک» است، تصرف می‌نماید و می‌گوید: من شک را در جایی که اماره وجود دارد، شک نمی‌دانم و اگر اماره آمد، این شک تو را کلاً «لا شک» حساب می‌کنم. بنابراین، در اینجا دلیل اماره به نحو «حکومت موضوعی» حاکم است. اما گاهی حکومت، «حکومت حکمی» است؛ یعنی دلیل حاکم، در «حکم» دلیل محکوم تصرف می‌کند، نه در موضوع آن.

حال، اگر دلیل اصل عملی، «دلیل شرعی» باشد، حکومت از نوع «حکومت موضوعی» خواهد بود؛ زیرا شک در موضوع دلیل اخذ می‌شود. اما اگر دلیل اصل، «بنای عقلا» یا «حکم عقل» باشد، در اینجا این تصرف، «تصرف حکمی» است؛ یعنی حکم را عوض می‌کند، نه آنکه در موضوع تصرف نماید. به تعبیر ایشان، در این فرض، حکومت از نوع «حکومت حکمی» است؛ البته این بحث دارای تفصیلاتی است که علاقه‌مندان در صورت تمایل می‌توانند به آن مراجعه نمایند.

پرسشگر: ...

استاد: در اینجا مرحوم آقاضیاء تفصیلی دارد و می‌فرماید که اگر دلیل اصل، «عقل» باشد - مانند أصالة الاحتیاط و امثال اینها - در اینجا، همان «ورود» خواهد بود. اما اگر دلیل اصل، «بنای عقلا» باشد، عقلا نیز بنایی دارند که همانند بنای شارع است. بنای عقلا همچون حکم شارع می‌باشد؛ یعنی عقلا بنا می‌گذارند و می‌گویند که برای مثال، اگر تو علم نداشتی - طبق بنای عقلا در هر کجا که علمی در کار نباشد - به این شکل و به این گونه عمل می‌شود؛ یعنی بنای آنان بر فرض «اگر علم نداشتی» استوار است. منتها در اینجا که بنای عقلا مطرح است، هنگامی که دلیل حاکم بر بنای عقلا می‌آید و می‌خواهد در آن تصرف کند، از آنجا که بنای عقلا دارای «لسان» لفظی نیست تا دلیل حاکم بخواهد در موضوع آن تصرف کند، می‌آید و حکمی را که عقلا بر آن بنا گذاشته‌اند را عوض می‌کند؛ بنابراین، تصرف در اینجا «تصرف حکمی» است.

این مطلب از آن جهت مورد تعرض و بررسی قرار گرفت که در فقه دارای ثمره است؛ یعنی همین نکته که تصرف گاهی «تصرف حکمی» است و گاهی «تصرف موضوعی»، و حکومت گاهی «حکومت حکمی» است و گاهی «حکومت موضوعی» در مباحث فقهی اثرگذار است.

بنابراین، روشن شد که مرحوم میرزای نائینی نکته‌ای را بر سخن مرحوم شیخ انصاری افزوده است و مرحوم آقاضیاء عراقی نیز نکته دیگری را اضافه کرده است. اینها سه مبنا هستند که در هر سه مبنا، همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، تفاوت یا فرق بین اصل و اماره، تفاوت در «لسان دلیل» است؛ از همین رو بیان گردید که این فرق، یک «فرق اثباتی» در ناحیه لسان دلیل به شمار می‌رود.

بررسی مسلک فرق ثبوتی میان امارات و اصول بر مبنای دیدگاه شهید صدر

مسلک دیگر، مسلک ثبوتی است؛ بدین معنا که فرق بین اصول عملیه و بین امارات در این است که میان اصول و امارات، فرق از نوع «فرق ثبوتی» است و اساساً در عالم ثبوت، اینها با یکدیگر تفاوت دارند. مبنای اول در این فرق ثبوتی، مبنای استاد شهید مرحوم آقای صدر رحمته الله علیه است. توضیح اینکه:

اساساً چه اصول عملیه و چه امارات که از سوی شارع جعل می‌شوند، غرض از جعل آنها، احراز ملاکات احکام واقعیه به قدر امکان است؛ بدین معنا که ملاکات احکام واقعیه برای کسی که جاهل به حکم واقعی است، احراز شود. روشن است کسی که عالم به حکم واقعی است، تکلیفش معلوم می‌باشد؛ زیرا علم دارد، دارای قطع به حکم واقعی است و به تکلیف خویش عمل می‌کند. اما شارع می‌داند که مکلف در بسیاری از موارد، علم به حکم واقعی ندارد. از این رو، برای اینکه دسترسی به حکم واقعی میسر گردد و یا به تعبیر دیگر، برای اینکه در فرض جهل مکلف به احکام واقعیه، ملاکات احکام واقعیه را احراز نماید، امارات و اصول را جعل می‌کند. این امر معلوم است که امارات و اصول در فرض جهل به حکم واقعی جعل شده‌اند؛ اما برای چه هدفی جعل شده‌اند؟ برای اینکه احراز آن ملاکات احکام واقعیه در ظرف جهل انجام بگیرد.

احکام واقعیه دو دسته هستند: «احکام الزامیه» و «احکام ترخیصیه». دسته‌ای از احکام وجود دارند که برای مثال، شامل وجوب یا حرمت هستند، و احکامی نیز وجود دارند که عدم الوجوب و عدم الحرمة می‌باشند؛ حال چه این ترخیص علی نحو الاباحه باشد و چه علی نحو الاستحباب یا کراهت و هر عنوان دیگری، مهم این است که «عدم الالزام» در درون آن نهفته است و حکمی ترخیصی به شمار می‌رود.

حال اگر شارع بیاید و برای مثال، «احتیاط» را در همه جا جعل کند و بگوید در هر موردی که علم به حکم نداشتی باید عمل به احتیاط نمایی؛ در اینجا ملاکات ترخیصیه تفویت می‌شود. زیرا ترخیص نیز دارای ملاک است و بی‌جهت نیست که شارع فرموده است فلان امر مباح است، واجب نیست و یا حرام نیست، بلکه ملاکی در کار داشته است. چنان‌که در روایت نیز آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُؤَخَّذَ بِرُخْصِهِ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُؤَخَّذَ بِعَزَائِمِهِ»^۱.

۱. وسائل الشیعة؛ ابواب مقدمات العبادة، ب ۲۵، ح ۱.

از سوی دیگر، اگر شارع بیاید و برای مثال، در همه جا «برائت» و ترخیص جعل کند و بگوید در هر کجا که شک در الزام داشتی - یعنی میان الزام و اباحه شک داشتی - بنا را بر اباحه بگذار، و خلاصه حکم ترخیصی را برای همه جا و در همه موارد جعل نماید، در اینجا ملاکات الزامی تفویت می شوند. بنابراین، امر دائر مدار دو کار است: اگر بخواهد برای همه جا وجوب احتیاط جعل کند، ملاکات ترخیص تفویت می شود؛ و اگر بخواهد برای همه جا عمل به برائت را جعل نماید، ملاکات الزام تفویت می گردند.

بنابراین، در اینجا «تزام در حفظ ملاکات» وجود دارد. اگر شارع بخواهد همه ملاکات الزامیه را حفظ کند، باید بگوید در هر جا که شک کردی، حکم به احتیاط کن. و اگر بخواهد ملاکات ترخیصیه را حفظ کند، باید بگوید در هر جا که شک کردی، حکم به اباحه و حکم به برائت کن تا ملاکات ترخیصیه حفظ شود. در اینجا التزام، التزام در «حفظ ملاکات» است، نه در «خود ملاکات». از همین رو، شهید صدر می فرماید که دو نوع التزام وجود دارد: یکی «تزام ملاکی» و دیگری «تزام حفظی».

تزام ملاکی مانند بسیاری از احکام شرعی است که برای مثال، فرض کنید در جایی همچون «صلاة در ارض غصبیه» رخ می دهد؛ در اینجا یک ملاک وجوب صلاة وجود دارد و یک ملاک حرمت غصب، که اینها با یکدیگر التزام دارند و در این مورد خاص با هم دچار التزام شده اند. این التزام از نوع «تزام ملاکی» است. اگر شارع بخواهد بگوید به حرمت غصب عمل کن، باید از ملاک وجوب صلاة دست بردارد؛ و اگر بخواهد بگوید به وجوب صلاة عمل کن، از ملاک وجوب رعایت حرمت غصب دست برمی دارد. در اینجا نیز التزام وجود دارد، اما این التزام در اصل خود ملاک است.

این التزامی که در اینجا مطرح می شود، «تزام حفظی» و در مقام حفظ ملاکات است. ممکن است خود ملاکات در واقع با یکدیگر التزام نداشته باشند؛ اما برای اینکه شارع ملاکات الزام را حفظ کند، باید بگوید در هر کجا که شک کردی، احتیاط کن. و برای اینکه ملاکات اباحه یا ملاکات ترخیصیه را حفظ کند، باید بگوید در هر کجا که شک کردی، تو مرخص هستی و حکم به اباحه نماید تا ملاکات ترخیصیه را حفظ کند.

بنابراین، در اینجا «تزام حفظی» وجود دارد. حال برای اینکه شارع بتواند در این التزام حفظی، حداکثر ملاکات مطلوبه را حفظ نماید، امارات و اصول را جعل کرده است.

میان حفظ ملاکات واقعی به وسیله اماره در مقام التزام حفظی، و حفظ ملاکات واقعی به وسیله اصل، تفاوتی وجود دارد. تفاوت در این است که اکنون که شارع می خواهد در مقام التزام حفظی ملاکات، ملاکات واقعی خود را تا حداکثر ممکن حفظ کند - یعنی کاری بکند که مکلف بتواند به حداکثر ممکن از ملاکات واقعی دسترسی پیدا کند و دستیابی یابد - گاهی «احتمال» نزد شارع اهم است و گاهی «محتمل» نزد شارع اهم می باشد.

هنگامی که مکلف شک دارد - یعنی شک در ترخیص یا شک در الزام دارد - در اینجا دارای دو چیز است: یکی «احتمال» دارد و دیگری «محتمل»؛ یعنی هر دو را داراست و در هر کجا که برای مکلف شک وجود داشته باشد، یک احتمال در کار است و یک محتمل. بدین معنا که وقتی مکلف شک دارد که برای مثال، این امر واجب است یا واجب نیست، احتمال وجوبی که می دهد، همان «احتمال» است؛ و «محتمل» آن، «وجوب» است. و یا در جایی که برای مثال،

شک در ترخیص دارد و احتمال ترخیص می‌دهد، محتمل آن، «ترخیص» است. بنابراین، مکلف هم یک احتمال دارد و هم یک محتمل.

حال در این تزامن حفظی که فرض کنید مکلف در هزاران مورد احتمال وجوب یا احتمال الزام می‌دهد، در هزاران مورد نیز احتمال ترخیص وجود دارد؛ بلکه در همان جایی که احتمال الزام می‌دهد، طبعاً در همان جا احتمال ترخیص نیز می‌دهد. حال هنگامی که مکلف احتمال ترخیص یا الزام را می‌دهد، اگر اماره‌ای در دست داشته باشد، نقش اماره در اینجا چیست؟ اماره، «قوت احتمال» به وجود می‌آورد. یعنی مکلف هم احتمال ترخیص می‌دهد و هم احتمال الزام؛ اما بر طبق الزام، اماره وجود دارد، در حالی که بر طبق ترخیص، اماره‌ای وجود ندارد و صرفاً اصل در کار است. در اینجا برای شارع، اماره اهم است؛ زیرا احتمال اصابت به واقع در اماره، قوی‌تر از احتمال اصابت به واقع در اصل است.

در اینجا شارع «قوت احتمال» را در نظر می‌گیرد و می‌فرماید که اماره حجت است و به اصل عمل نکن؛ یعنی در این فرض، قوت احتمال تبدیل به ملاک جعل شارع می‌گردد. اگر اماره وجود داشته باشد، همواره قوت احتمال در کار است؛ ولی هنگامی که اماره‌ای وجود ندارد، در اینجا امر میان دو گونه تکلیف دائر می‌شود: یا اینکه به «أصلالة الاحتیاط» عمل شود و یا اینکه به «أصلالة البراءة» عمل گردد. در دوران میان دو محتمل، چنانچه احتمال اقوا وجود داشته باشد، احتمال اقوا مقدم است؛ یعنی اگر اماره‌ای در دست باشد، در اینجا شارع به لحاظ اقوائیت احتمال، اماره را مقدم می‌دارد. اما در فرضی که اماره‌ای وجود ندارد، دو گونه اصل در میان است: یکی «اصل احتیاط» وجود دارد که محتمل الزامی را مقدم می‌دارد؛ و دیگری «اصل برائت» است که محتمل ترخیصی را مقدم می‌دارد. حال در آنجایی که محتمل ترخیصی برای شارع اهم است، می‌فرماید به «أصلالة البراءة» عمل کن؛ و در آنجایی که محتمل الزامی برای شارع اهم است، می‌فرماید به «احتیاط» عمل کن.

بنابراین، ملاک جعل احتیاط و جعل برائت، «اهمیت محتمل» است؛ هر دو، هم أصلالة الاحتیاط و هم أصلالة البراءة بر این ملاک استوارند. اما در برخی جاها - برای مثال، در باب فروج، اموال، اعراض و هر مورد مشابهی - در اینجا شارع می‌فرماید که باید احتیاط کنی، زیرا در این موارد، محتمل اهم است؛ با اینکه از آن سو، مکلف احتمال ترخیص نیز می‌دهد، اما از آنجا که محتمل در اینجا اهم است، ضرر تفویت این محتمل در نظر شارع بیشتر از تفویت آن محتمل دیگر است. به عبارت دیگر، تفویت محتمل الزامی برای شارع، دارای ضرر بالاتر یا مفسده بیشتری نسبت به تفویت آن محتمل ترخیصی است.

در نتیجه، در هر کجا که احراز محتمل ترخیصی برای شارع اهم باشد، حکم به اصل برائت و حکم به اصل ترخیصی - حال چه برائت یا استصحاب و یا هر اصل دیگری - می‌کند؛ و در هر کجا که محتمل الزامی برای او اهم باشد، حکم به اصل الزام آور - حال چه اصل احتیاط باشد یا اصل تخییر و هر اصل دیگری - می‌نماید.

این، خلاصه و چکیده سخن مرحوم آقای صدر رحمته الله است. بنابراین، روشن شد که تفاوت بین اماره و اصل چیست؛ تفاوت بین اماره و اصل این است که در مقام تزامن در حفظ ملاکات واقعی، اگر «احتمال» اقوا باشد، شارع با توجه به قوت احتمال، اماره جعل می‌نماید و قوت احتمال را بر بر «قوت محتمل» مقدم می‌دارد. اما اگر قوت احتمال وجود نداشته باشد - یعنی اگر اماره‌ای در کار نبود و احتمال در اینجا قوت نداشت - و بحث فقط دائر مدار رعایت قوت احتمالات بود و تزامن،

صرفاً تزامم میان محتملات متعدده بود، در آنجایی که محتمل الزامی در نظر شارع اقوا باشد، یعنی حفظ محتمل الزامی اهم باشد، شارع به اصلی حکم می کند که الزام آور باشد، یعنی حکم به «اصل الزام آور» می نماید که برای مثال، همان «اصل احتیاط» است و در آنجایی که برای شارع، محتمل ترخیصی اهم باشد، حکم به آن «اصل ترخیصی» حکم می کند و اصل ترخیصی را حجت قرار می دهد.

بنابراین، اساس تفاوت بین امارات و اصول، همین «تزامم حفظی» و محوریت یافتن «قوت احتمال» در موارد حجیت امارات، و «قوت محتمل» در موارد حجیت اصول عملیه است. در نتیجه، در اینجا تفاوت بین اماره و اصل، تفاوت در «مقام ثبوت» است، نه در «مقام اثبات»؛ بدین معنا که کاری به لسان دلیل نیست، بلکه نظر به این است که در تزامم حفظ ملاکات، شارع این جنبه را رعایت می کند و یا آن جنبه را مورد رعایت قرار می دهد. این تفاوت، در «مقام جعل» وجود دارد، نه در مقام اثبات و لسان دلیل.

از همین رو، به آن «تفاوت ثبوتی» می گوئیم. البته این تعبیر را ما ساخته ایم؛ و در تعبیر خود استاد شهید صدر این تعبیر را ندیدم که تصریح کنند در اینجا تفاوت، «تفاوت ثبوتی» است. به هر صورت، این تفرقه میان تفاوت اثباتی و تفاوت ثبوتی، بیشتر در کلمات استاد آمده است، منتها ایشان خیلی بر روی آن با این عنوان تکیه نکرده است. این خلاصه بحث بود.

پرسشگر: ...

استاد: در اینجا دیگر اساساً اصل برای شارع، حفظ ملاک اقوا را تأمین نمی کند. اگر شارع بخواهد در اینجا اصل را تشریع کند و بگوید به اصل عمل کن، آن ملاک «قوت احتمال» از دست می رود، در حالی که برای شارع، قوت احتمال اقوا است و رعایت قوت احتمال اولویت دارد. از همین روست که شارع می فرماید به اماره عمل کن. چرا با اینکه مکلف هم اماره دارد و هم زمینه جریان اصل فراهم است، اما شارع می گوید به اماره عمل کن، نه به اصل؟ زیرا می فرماید قوت احتمال اصابت به واقع، مهم تر از آن طرفی است که قوت احتمال اصابت به واقع در آن بسیار ضعیف تر است. لذا در اینجا اماره را مقدم می دارد و می فرماید اماره مقدم است و به اماره عمل کن. اما اگر اماره نبود، هنگامی که اماره ای در کار نباشد، دیگر تزامم حفظی میان محتملات - یعنی میان محتمل ترخیصی یا محتمل الزامی - رخ می دهد. حال اگر برای شارع، حفظ محتمل الزامی اهم بود، می فرماید به احتیاط و به اصل الزام آور عمل کن؛ و اگر رعایت یا حفظ ملاک ترخیص برای او مهم تر بود، می فرماید به اصل براءت عمل کن. در آنجایی که اصل براءت تشریع شده، برای آن است که در آنجا حفظ محتمل ترخیصی برای شارع اهم بوده است؛ و در آنجایی که فرموده است به احتیاط عمل کن، از آن روست که حفظ محتمل الزامی برای شارع اهم بوده است.

این خلاصه یا چکیده فرمایش استاد شهید صدر است؛ اگرچه در بیانات - هم در تقریرات مقررین و هم در خود کتاب «حلقات» اصول - شاید عبارات تا حدودی سخت و پیچیده باشد، ولی چکیده مطلب همین است که خدمت حاضران بیان گردید. ادامه بحث ان شاء الله در جلسه فردا پیگیری خواهد شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين